

## ابوعلی سینا و تصوف (۱)

چنانکه عنوان خطابه حکایت میکند در باره ابوعلی و ارتباط وی با تصوف که شیخ چنانکه بیاید در بعضی کتب و رسائل خود آنرا تأیید و تقویت نموده و در پارهی موارد برخلاف و در تضعیف آن اشاراتی فرموده است .

بی گمان علت توجه ابوعلی سینا بتصوف ، حوادث و موجباتی بوده است که بتدریج در ممالک اسلامی بظهور پیوسته و سبب تقویت مبانی دین و مسلک صوفیه شده است از قبیل ضعف و شکست معتزله که اهل استدلال و پیرو اصول عقلی بودند و غلبه اشعریه و پیروان ابومنصور ماتریدی که بمبادهی سنت و روایت و نقل در مسائل دینی و مبانی مذهبی و اجتماعی نظر داشتند و بخصوص علیت و سببیت اشیا را اتفاقی و بحسب عادت و غیر اصیل میشمردند و تقویت امر او و رجال متعصب از این عقیده و همچنین نفوذ مشایخ صوفیه از جهت آنکه تصوف بمبادهی علمی مجهز شده بود و بهترین تعبیرات و دقیق ترین و شورانگیزترین سخنان از زبان پیران طریقت و در مجالس آن طایفه بگوش میرسید و ظرافت و لطافت روح و اخلاق که صوفیه بدان اهتمام میورزیدند و ظهور احوال شکفت و ریاضات فوق العاده که خواص و عوام را بحیرت میافکند و بی هیچ شک و شبهتی نظر هر حقیقت جوئی را بدانسو منعطف میداشت ، چنانکه همین علل و اسباب ابونصر فارابی و ابوالحسن عامری و ابوحنیان توحیدی را بدان مسلک و اصول آن متوجه و گراینده کرد و بالخصوص ابوحنیان را بحلقه صوفیان کشانید و چون بیان و تحلیل این علل ما را از موضوع اصلی باز میدارد بدین اشاره مختصر بسنده میکند و متمنی است که برای توضیح بیشتر بمقاله این ضعیف در باب ابونصر فارابی و ارتباط او باتصوف که در مجله یغما سال ۱۳۳۰ بطبع رسیده مراجعه فرمائید .

مطلب مذکور برای کسانی که در تاریخ ادبیات و علوم اسلامی مطالعه میکنند بخوبی واضح و روشن است و با دقت در سیر مذهب و فرهنگ ملل اسلامی گرایش

بوعلی بتصوف و ذکر بعضی از مبانی طریقت و تأیید آنها بهیچ روی موجب حیرت یا تعجب آنان نخواهد بود .

بعضی تصور میکنند که موجب توجه شیخ بطریقت ارتباط و دیدار وی با ابوسعید فضل‌الله بن ابی‌الخیر احمد بن محمد بن ابراهیم میهنی (۳۵۷ - ۴۴۰) بوده است و بر این عقیده گفته مؤلف سرارالتوحید را گواه می‌آورند :

« اماخواجه ابوعلی چنان مرید شیخ شد که کم روزی بود که بنزدیک شیخ مانیامدی و بعد از آن هر کتابی که در علم حکمت ساخت چون اشارات و غیر آن فصلی مشبع در اثبات کرامات اولیا و حالات متصوفه ایراد کرد در بیان مراتب ایشان و کیفیت سلوک جاده طریقت و حقیقت تصانیف مفرد ساخت چنانکه مشهور است . »

و قطع نظر از آنکه کتب اشخاصی از قبیل مؤلف اسرارالتوحید و فریدون سپهسالار و احمد افلاکی و دیگر مناقب نویسان از لحاظ تاریخی چندان مورد اعتماد نتواند بود و فی‌المثل روایات مؤلف اسرارالتوحید غالباً متعارض و متناقض است چنانکه حرکت شیخ را از نیشابور بموجب حکایتی در آغاز فتنه ترکمانان (حدود سال ۴۲۶) دانسته و در حکایتی از ملاقات ابراهیم ینال‌باشیخ و عزیمت او از نیشابور بقصد عراق (حدود ۴۳۳) سخن رانده است الی غیر ذلك من اخباره المتناقضه و روایاته التّیمة المخالفة للتّواریخ المسلمة الصحیحة، درباره این ملاقات نکات ذیل قابل توجه است :

۱ - تاریخ ملاقات - در کتاب اسرارالتوحید و حالات و سخنان شیخ ابوسعید

که داستان دیدار این دو بزرگ نقل شده تاریخ و زمان ملاقات آنان تعیین نگردیده ولی چون ابوعلی سینا بموجب تصریح خود روی از حدود سال ۴۰۳ بیعد در کرکان وری و همدان و اصفهان و بلاد غربی ایران میزیسته و مسلماً بخراسان بازنگشته است و انتقال او از بخارا بخوارزم هم بموجب قرآنی که بدست میدهد در حدود سال ۳۹۱ بوده است و از طرفی هم میدانیم که ابوسعید ابو‌الخیر بخارا و خوارزم نرفته و نیز تا چهلسالگی یعنی حدود سال ۳۹۷ این معنی بدوروی نموده است ، پس ملاقات این دو مابین سنوات ۳۹۱ و ۴۰۳ و با احتمال قویتر مابین ۳۹۷ - ۴۰۳ اتفاق افتاده و چون ابوعلی سینا در شرح حال خود تصریح دارد که در موقع خروج از خوارزم بنسا و باورد

رفته است و عزیمت او از خوارزم در حدود سال ۴۰۳ بوده پس میتوان گفت که او را در این سال با ابوسعید اتفاق دیدار افتاده است. اینک گفته ابوعلی: «ثم دعت الضرورة الى الانتقال الى نسا ومنها الى باورد ومنها الى طوس».

۲ - **محل ملاقات** - بنا بر روایت مؤلف اسرارالتوحید این ملاقات در نیشابور و بگفته مؤلف «حالات و سخنان شیخ ابوسعید» در مهنة واقع گردید. ولی گفته اخیر بصواب نزدیکتر است چه آنکه مسافرت بوعلی به نسا و باورد مسلم و مهنة نزدیک این دو شهر میباشد ولی رفتن وی بنشابور هیچ دلیل تاریخی ندارد و ابن سینا در شرح حال خود گوید: «و منها الى باورد و منها الى طوس و منها الى شقان و منها الى جاجرم رأس حد خراسان و منها الى جرجان» و اگر گذار او بنشابور افتاده بسود موجبی نداشت که از محل غیر معروفی بنام شقان یاد کند و اسم نیشابور را که از امهات بلاد خراسان است از قلم بیندازد و اینکه شقان را از توابع نیشابور شمرده اند شاهد و گواه سفر بوعلی بدان شهر نتواند شد زیرا فرضه نیشابور در آن روزگار وسعت بسیار داشته و بهمین مناسبت بسیاری از بلاد و نواحی خراسان را در عداد توابع نیشابور ذکر کرده اند و اینکه در تتمه صوان الحکمه بعد از ذکر عبارت شیخ گوید: «و لم يدخل نیشابور» دلیل دیگر است بر صحت آنچه گفتیم و اگر نسخه‌یی را که بجای شقان «سمنقان - سمنکان» قید میکنند معتبر شماریم این احتمال هم مورد نخواهد داشت.

۳ - **مکتوبات و سؤالات ابوسعید از شیخ** - از روایت مؤلف اسرارالتوحید و حالات و سخنان شیخ ابوسعید چنین مستفاد میشود که میانه این دو بزرگ پیش از دیدار مکتبه و مراسله بوده است و این مطلب هر چند نظر بشهرت و آوازه بوعلی سینا قبل از این تاریخ هم اشکالی ندارد چنانکه سؤالات ابوریحان از وی هم در آغاز جوانی و شهرت او واقع گردیده و بهمین مناسبت ابوریحان هنگام ذکر مباحثات خود با ابن سینا در کتاب آثارالباقیه (تألیف حدود سنه ۳۹۱) او را «الفتی الفاضل» میخواند می توان هم فرض کرد که بعضی از آنها را ابوسعید بعد از این تاریخ نوشته باشد و گفته مؤلف اسرارالتوحید که شیخ ابوسعید کتب خود را در خاک نهفت و شاخه موردی بر سر آن خاک نشانند اگر هم صحیح باشد گواه آن نیست که وی با تفوق و

تقدمی که در فقه و ادب و حدیث و بسیاری از علوم اسلامی بدست آورده بود بترك علم و بحث و تحقیق گفت زیرا برخلاف روایات بی بنیاد محمد بن المنور از مآخذ قطعی و مسلم این مطلب محقق است

که اولاً شیخ ابوسعید یکی از علماء عهد و شاگردان مبرز ابوعلی زاهر بن احمد بن محمد بن عیسی فقیه سرخسی شاگرد ابوالحسن اشعری در کلام (متولد ۲۹۳ و متوفی سه شنبه سلخ ربیع الاخر سال ۳۸۹) بوده و از وی روایت میکرده است .  
ثانیاً - آنکه در عداد روایات و شاگردان ابوسعید نام کسانی ذکر شده است که در اوائل قرن پنجم ولادت یافته و از ایشان در آخر عمر و هنگام پیری شیخ ابوسعید از محضوری مستفید گردیده اند از قبیل امام الحرمین عبدالملک بن عبدالله جوینی (متولد ۴۱۹ و متوفی شب چهارشنبه ۲۵ ربیع الاخر سنه ۴۷۸) و ابوبکر احمد بن علی بن حسین بن زکریا الطریثی معروف بابن زهراء (متولد ۴۱۲ و متوفی در جمادی الاخره سال ۴۹۷) و ابو عبدالله اسمعیل بن ابی الحسین عبدالغافر بن محمد الفارسی النیسابوری (متولد در رجب سال ۴۲۳ و متوفی شب دوشنبه ۲۵ ذی القعدة سال ۵۰۴) و ابوالقاسم سلمان بن ناصر بن عمران بن محمد نیشابوری (متوفی پنجشنبه ۲۲ جمادی الاخره سال ۵۱۲).  
ثالثاً - آنکه فرزندان و احفاد ابوسعید اکثر اهل علم بوده و از پدر و نیای خویش سماع حدیث داشته و روایت میکرده اند مثل ابوطاهر سعید بن شیخ ابی سعید متولد در سنه ۳۹۶ که بزرگترین فرزندان وی بود و از پدر سماع حدیث داشت متوفی روزیکشنبه ۱۲ شعبان سال ۴۷۹) (بر خلاف گفته مؤلف اسرار التوحید که میگوید امی بود و تنها سوره انا فتحنا را یاد گرفته بود) و طاهر بن سعید ابی طاهر بن ابی سعید متوفی ۵۰۲ که از جد خود روایت حدیث میکرده است و همچنین ابوعلی مطهر بن ابی سعید متوفی ۴۵۶ و مدفون در شونیزیة بغداد و ابوالبقا مفضل بن ابی سعید متوفی سه شنبه ۲۷ رجب ۴۹۲ و ابوالوفا مظفر بن ابی سعید و ابوالعزّ موفق بن ابی طاهر سعید بن ابی سعید متوفی سنه ۴۸۸ هر يك بنوبه خود از ناموران عصر و فضلا و اصحاب روایت بوده اند و پیدا است که اگر ابوسعید بحث و روایت را ترك میگفت و تعلیم و تعلم را مضر میدانست بی شك نه فرزندان خود را بتعلم و کسب کمال و امید داشت و نه خود

بروایت حدیث می پرداخت .

بهر صورت چه این مکتوبات پیش از سنه ۴۰۳ و چه بعد از آن نوشته شده باشد دلالت دارد بر توجه ابوسعید بن ابی الخیر بمسائل فلسفی و استفاده از نظر متین و رأی صوابنمای ابن سینا نه توجه ابوعلی به تصوف، زیرا در تمام این مکتوبات طرح سؤال از جانب ابوسعید است و جواب از ابوعلی نه عکس آن، نیز ملاقات ابوعلی بایرهمنه و ابوالحسن خرقانی که عطار روایت میکند (تذکره الاولیاء ج ۲ ص ۲۰۷) موجب آن نشده است که شیخ در کتب خود کرامات مشایخ را اثبات کند و اصول صوفیه را بمبانی عقلی تأیید نماید و شاهد گفته ما اظهارات ابوعلی است در طبیعیات شفا که تألیف آن را در همدان (حدود ۴۱۲) و بلاشک بعد از دیدار ایرهمنه و سیار خرقان آغاز کرده است بدینگونه: « فکیف و قد جعلوا ذلك شوقا لها الى الصورة المقومة فمن هذه الاشياء يعسر على فهم هذا الكلام الذي هو شبه بكلام الفلاسفه ( طبیعیات شفا - چاپ ایران ص ۹) - و نظیر آن عبارت ذیل است از رساله بی که در شکایت و مذمت یکی از مدعیان فلسفه در همدان و انتقاد روش او در علوم نوشته است بدین صورت: و اما الالهیات فعلی نمط کلام الصوفیه - که در این هر دو مورد کلمات صوفیه را دور از حکمت و نالدپذیر و سست و بی بنیاد می شمارد علاوه بر آنکه در آن روزگار طریق تصوف و ریاضت شیوع و انتشار تمام داشته و همه بلاد بلکه اکثر دهات و نواحی دور دست هم از بزرگان این طریق خالی نبود و تصور این که ابوعلی را تنها دیدار ابوسعید مهنه یا ابوالحسن خرقانی بتصوف کشانیدناشی از عدم اطلاع یا انکاء بر مشهورات است . پس از تقریر این مقدمات گوئیم که از کتب و رسائل ابن سینا تکیه ما در این بحث بر رساله العشق و سه نمط اخیر اشارات است و اما رساله الطیر و وحی بن یقظان بنظر ما ارتباطی بتصوف ندارد و رساله نخستین بیانی لغز گونه است در تعاقب نفس بیدن و تعلیم طریق بجهت خلاص و رهائی آن از قفس قالب و مضمون آن باقصیده عینیّه تفاوتی ندارد و این مطلب از مسائلی نیست که مختص بصوفیه باشد هر چند که تمثیل نفس بمرغ و بدن بقفس در اشعار شعراء متصوف مورد استفاده قرار گرفته و از آن مضامین مؤثر و دلنشین ساخته اند .

همچنین رسالهٔ حیی بن یقظان که مشتمل است بر سیر در مراتب نفس و قوای آن و تمثیل هر يك بصورتی محسوس، بی کمان در رسالهٔ سیر العباد از حکیم سنائی و مصباح الارواح از اوحدالدین کرمانی یا شمس الدین محمد بن ایلمطغان برد سیری کرمانی مؤثر افتاده و زمینهٔ این هر دو کتاب مأخوذ است از رسالهٔ حیی بن یقظان، ولی موضوع سخن ابن سینا در تمثیل مراتب و قوای نفس و اینکه کمال انسانی در اتصال بعقل فعال است از جملهٔ اصول و مبانی حکمت است نه تصوف و مولانا جلال الدین در مثنوی این عقیده را از موجبات حرمان فلاسفه شمرده و فرموده است :

پس بکوشی و بآخر از کلال	خود بخود گوئی که العقل عقال
همچو آن مرد مفلس روز مرگ	عقل را میدید بس بی بال و برگ
بی غرض میکرد آن دم اعتراف	کز ذکاوت را ندیم اسب از گزاف

و رسالهٔ العشق از سه جهت مورد نظر قرار میگیرد. یکی موضوع آن یعنی سربان عشق در کلیهٔ موجودات که از مبانی صوفیه است هر چند که شیخ آن را بنوعی از تأویل باثبات میرساند. دوم آنکه شیخ در فصل هفتم این رساله اتحاد و صفی را که عبارتست از تبدیل اوصاف سالک و تحقق او بموجب تخلقوا باخلاق الله بصفات ربوبی، تقریر و بیانی حکیمانه فرموده است. سوم در همین فصل مذهب تجلی را که بخصوص پیروان صدرالدین قونوی در تقریر آن کوشیده اند باشارت و از باب تمهید مقدمه در اثبات عشق کلیهٔ هوئیات و موجودات بحق تعالی بیان فرموده است و این مسأله (عشق موجودات بحق تعالی) هم از مسائلی است که متصوفه جزو مبانی قرار داده و در شرح آن داد سخن داده اند بلکه توان گفت که این نکته جان تصوف و خمیر مایهٔ عرفانست. شیخ بزرگوار در نمط هشتم و نهم و دهم اشارات بوجه تمامتر و بصورت کاملتر در بیان احوال و شرح بعضی از مصطلحات صوفیه و بطور کلی نزدیک ساختن طریقت باذهان اهل استدلال و بحث کوشش فرموده و همچنان که در تقریب دین و فلسفه مجاهدت نموده است درین باره نیز سعی بلیغ مبذول میدارد و ما اینک بطور اجمال بمسائلی که شیخ در سه نمط آخرین اشارات آنها را بیان کرده با رعایت ترتیب و نظم آنها در اشارات میبردازیم : (بقیه در شمارهٔ بعد)